



نیتیم درست نباشد، نکند خالص نباشد. همان لحظه نیتیم را خالص کردم برای شهدا و از خدا خواستم کمک کند تا این کار به خوبی و خوشی به سرانجام برسد.

نیت ضیاء الدینی فقط این بود که با این کار، ذره‌ای از زحمات‌های امام شهید و همه فرماندهان و مهندسان گمنامی را که سال‌ها با سختی‌های بسیار روی طراحی و ساخت این موشک‌های نقطه‌زن کار کردند، جبران کند. به این صورت که با ساخت آن بتواند هیبت واقعی یک موشک رابه چشم مردم بیاورد: «با خودم گفتم هیچ وقت آن عکس‌ها و تصاویری که در رسانه دیده‌ایم، نمی‌تواند هیبت و شوکت واقعی این موشک‌ها را نشانمان بدهد. به خصوص به خاطر بچه‌ها و جوان‌ترها خواستم چیزی بسازم که تا حدی برایشان روشن شود که دانشمندان ما چه زحمتی برای ساخت تکنولوژی موشکی کشیده‌اند.»

گفتم نکند نیتیم خالص نباشد؟

آقای ضیاء الدینی روز بعد که به کارگاه برگشت با خودش فکر کرد حالا که به گودآمده، باید کپاده رابه درستی بکشد. این شد که نشست و با خودش فکر کرد که حالا یک موشک واقعی بسازد. از پسرش خواست طراحی موشک خیبرشکن را برایش از اینترنت در بیاورد. ابعاد بال و بدنه و سر جنگی و خلاصه همه چیز را دقیق محاسبه کرد و بسم اللهی گفت و شروع کرد به کار. اما کار بزرگ بی‌مشکل که نمی‌شود.

خودش تعریف می‌کند: کار بدنه به آخرهایش رسیده بود که باد شدیدی باعث شد بدنه از روی شاسی سقوط کند و محکم به کوره رنگ کوبیده شود. ناامید نشدم؛ ورقه‌ها را عوض کردم و دوباره انجامش دادم. کمی روحیه‌ام خراب شد اما باز با خودم گفتم ان شاء... که خیر است. همان طور که با خودم خلوت کرده بودم و مشغول کار بودم، با خودم گفتم نکند

نگاه مردم حرکت من را تغییر داد

تا همه از تماشای این موشک لذت ببرند. آقای موشک ساز نیت خود را قبلاً خالص کرده و زودبندش باشد را انجام داده بود. بعد از این استقبال مردم می‌هم تصمیم دیگری به قبلی‌ها اضافه کرد: «همان شب به خدا گفتم حالا که این قدر کار خوب شده و به لطف شهدا مورد استقبال مردم هم قرار گرفته است، قول می‌دهم که یک ماه کار و زندگی و همه مشغله‌های دیگر را تعطیل کنم و موشک را از ماشین پایین بیاورم و هر شب بروم در سه چهار تا از اجتماعات مشهد و بگذارم همه مردم از دیدن آن لذت ببرند.» اگرچه که حالا بیشتر از یک ماه از قول و قرار آقا محمد رضای گذرد اما به قول خودش شهدا طوری نمک گیرش کرده‌اند که دلش نمی‌آید دست از این کار بکشد و هنوز هم شب‌ها ممکن است او را با خیبرشکن روی جرثقیل در یکی از نقطه‌های شهر ببینیم.

بالاخره کار ساخت موشک تمام شد و روی جرثقیل قرار گرفت. صاحب موشک، اولش قصد داشت که فقط در تجمع محله آن را برای تماشای مردم قرار دهد اما از همان اولین شبی که موشک رابه اجتماعات برد، استقبال مردم همه چیز را تغییر داد: «به محض ترمز زدن و ایستادن در میان جمع مردم، استقبالی که کردند و دیدن شور و شوقشان موقع تماشای موشک، من رابه این نتیجه رساند که نباید در یک جاتوقف کنم. حیف است که مردم شهر از این نماد مقاومت خاطره نداشته باشند. تصمیم گرفتم که از آن شب هر بار به یکی از اجتماعات بروم



همه این‌ها، فدای سر شهدا

ساخت ماکت موشک خیبرشکن چیزی بیشتر از ۳۰ میلیون تومان برای سازنده‌اش هزینه برداشته است. هزینه‌های جانبی مثل تهیه موتور برق و تعمیرات عمومی جرثقیل هم جای خود. اما درآمد یک روز کار با جرثقیل در این شهر چیزی بین ۷ تا ۱۵ میلیون تومان است. بی‌تعارف از ضیاء الدینی می‌پرسم چطور حاضر است از درآمد خود چشم‌پوشی کند در حالی که شغل اصلی او کار با همین جرثقیل است. جواب قاطع و کوبنده است: «همه این‌ها به فدای سر شهدا. من حالا در آستانه شصت سالگی همه افتخارم این است که خدا این توفیق رابه من داد که بتوانم بخشی از درآمد را صرف این کار فرهنگی کنم. خدا در این مدت به خوبی برایم جبران کرد. رزق ما از جایی می‌رسد که هیچ حسابی درباره‌اش نداریم؛ خدا در قرآن همین را می‌گوید.»

آقای راننده در ادامه از کار دنیا و مشغله‌هایش می‌گوید که بالاخره می‌گذرد و عمر ما به آخر می‌رسد؛ مهم این است که ببینیم در راه درستی هستیم یا نه. ضیاء الدینی از محبت دیگری هم که خدا به او کرده است می‌گوید: از نعمت وجود خانواده‌های همراه: «من همیشه خدا را از این بابت شکر می‌کنم که همه کسانی که از سفره من لقمه برداشتند، پای کار انقلاب اند. به لطف خدا و دعای شهدا افتخارم همین است که هر کس سروکاری با من دارد، دلسوز نظام و انقلاب است و خانواده‌ام نه تنها مخالفت و اعتراضی باین کار من نداشته‌اند، بلکه پشتیبان و مشوق من هم بودند.»



هنوز در کف خیابانیم

آقای خاطره ساز این شب‌های شهر، از نیروهای خدمت‌رسان راهور به صورت ویژه تشکر می‌کند. تأکید دارد اگر این عزیزان نبودند، امکان حمل و نقل این موشک به اقصا نقاط شهر امکان‌پذیر نبود: «نیروهای محترم انتظامی و پلیس راهور نه تنها سدرامه من نشدند و مانعی در کار ایجاد نکردند، بلکه همه تلاششان این بود که موشک با کمترین مشکل و مزاحمت به تجمعات برسد. راه بردن یک موشک دوازده و نیم متری در سطح شهر، باتوجه به وجود درخت‌ها و پرچم‌ها و ریشه‌ها و خطوط برق و... کار آسانی نیست؛ اما در همه مسیرها نیروهای راهور مراقب جلوگیری از هر اتفاقی بودند.»

تشکر و قدردانی بعدی ضیاء الدینی از دوست و همکارش آقای هادی پاسیار است؛ مداح جوانی که قبول زحمت کرده و بدون هیچ هزینه و منتی، انبار خود را برای نگهداری شبانه موشک در اختیار او قرار داده است و به قول خودش به این شکل دارد دینش رابه کشور و شهدا ادا می‌کند.

حالا باید پرسید سرنوشت این موشک پس از این همه شب خاطره سازی و خلق صحنه‌های شگفت چه خواهد شد؟ اگرچه پیشنهاد خرید و تبدیل این موشک به یکی از المان‌های شهری از سمت شهرداری مشهد مطرح شده تا خیبرشکن عزیز بعد از روزها خیابان گردی بالاخره در جایی آرام بگیرد و اندکی از هزینه‌های بی‌دریغ صاحب آن هم جبران شود. اما خالق اثر همچنان دل در گرو خیابان دارد و وظیفه خود را چیز دیگر می‌داند: «هنوز نمک‌گیر شهداییم و از طرفی به حکم و دستور رهبر عزیزمان هنوز باید در کف میدان حاضر باشیم.»

